

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های سیاسی "بهار" و "شوقی"

علی صابری* - الهه رزاقی**

چکیده

این مقاله پژوهشی در مورد دیدگاه‌های سیاسی محمد تقی بهار (۱۳۳۰-۱۳۶۵ش) و احمد شوقی (۱۹۳۲-۱۸۶۸م)، دو شاعر برجسته ادبیات فارسی و عربی در دوره معاصر است. این دو شاعر به بیان تحولات دنیای پس از انقلاب صنعتی به زبان هنر پرداختند. در این مقاله دیدگاه‌های سیاسی آنان در سه بخش "استعمار"، "آزادی" و "جنگ" تنظیم و مورد بررسی قرار گرفته و در پایان وجوه تشابه و اختلاف دیدگاه‌های هر کدام و شیوه‌های تبیین موضوع بیان گردیده است.

واژه‌های کلیدی

بهار، شوقی، شعر، استعمار، آزادی، جنگ.

مقدمه

به طور کلی موضوع ادبیات تطبیقی شامل مقابله‌ای متقابل میان ادبیات زبانهای مختلف است که از جهت موضوعات و اشکال فنی و ادبی بررسی می‌گردد.

* دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

محمد تقی بهار و احمد شوقی علی رغم پاره ای از تفاوت‌های فرهنگی، به واسطه زیستن در جوار تمدن اسلامی و نیز مواجه شدن با شرایطی تقریباً مشابه در دوره معاصر، افکاری نزدیک به یکدیگر در سرودن قصاید پیدا نمودند.

بنابر ارزش و جایگاه مهم هر دو شاعر در فرهنگ دو کشور ایران و مصر، و نیز از آن جهت که هر یک، مضامین شعری مشترکی را به مناسبت‌های متعدد سروده‌اند پرداختن به این موضوع را میسر نمود.

تا آنجایی که اطلاع داریم، با وجود اظهار نظرهای مختلف در مورد بهار و شوقی از سوی نویسندگان متعدد، مضامین شعری مشترک آنان به صورت تطبیقی بررسی نشده و دیدگاه‌های هر یک با توجه به جایگاه ادبی و شخصیت دو شاعر به صورت جداگانه ارائه گردیده است که در این خصوص اشاره به نظرات برخی از محققین قابل ذکر می‌باشد:

بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت و به همراه دارا بودن هیجان شیفستگی عاطفی نسبت به میهن، از بهترین نغمه پردازان وطن به شمار می‌آید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۲۳-۳۸)

او از یک سو سیاستمدار، روزنامه نگار، و از سویی دیگر محقق، شاعر و ادیب بود. اشعار او با تکیه بر قالب‌های کلاسیکی سرشار از مضامین و مفاهیم سیاسی است. (آژند، ۱۳۶۳: ۳۴۹)

بهار با شروع مشروطیت، گرایش سیاسی و دلبستگی خود را نسبت به سرنوشت و آینده کشور نشان داد. اشعار سیاسی او به طور کلی مربوط به وطن و آزادی است. (یوسفی، ۱۳۷۱: ۱۸)

اوضاع شعر در مصر، از حمله ناپلئون تا روی کار آمدن اسماعیل پاشا مانند دوره‌های پیشین بود و با دگرگونی در اوضاع سیاسی و فرهنگی، تغییری در آن ایجاد نشد، چرا که نهضت شعری احتیاج به زمان دارد تا از عوامل نهضت تاثیر پذیرد. (خفاجی، ۱۹۹۲: ۱۱۴/۲-۶۴)

در این دوره اغلب اشعار رنگ تقلیدی به خود گرفتند و بیهوده‌گویی و بازی با الفاظ بدون نوآوری در معنی و پرداختن به محسنات بدیعی از نشانه‌های بارز شعر این دوره می‌باشد. (هیکل، بی تا: ۳۱)

اما با وجود تقلیدهای گسترده در زمینه شعر مربوط به این دوره، اشعاری را می‌توان یافت که نشانه‌های تجدید و نوآوری در آنها وجود دارد. (همان: ۳۶-۳۵)

با نگاهی به شیوه برخورد شوقی در برابر تجدید و نوگرایی در می‌یابیم که با صراحت به مصاف خصم نرفته است و بر این عقیده بود که تقلید از گذشتگان پسندیده نمی‌باشد، و حتی مقام و مرتبه شعر را که بیانگر پیچیدگی‌های آفرینش است بالاتر از ستون شخص یا افراد می‌دانست، و به متنبی که به عنوان یک شخصیت برازنده ادبی است خرده می‌گرفت. (دیاب، بی تا: ۲۷)

طه حسین در مورد شوقی گفته است: «شوقی شاعری بود که شعر را برای شعر دوست می‌داشت و شعر می‌سرود چرا که در عمق خویش عواطفی می‌دید که خواستار ارائه آن بود.» (حسین، بی تا: ۱۳)

روش کار در این پژوهش، ابتدا بررسی دو دیوان بهار و شوقی در راستای یافتن مضامین سیاسی بود، سپس با برگزیدن قصاید سیاسی با مضامین مشترک میان دیوانها به شرح و بررسی ابیات به صورت مقایسه‌ای پرداخته شده است. به دلیل عدم وجود منابعی کامل که دیدگاه‌های سیاسی هر دو شاعر را به شرح درآورده باشند، محدودیت‌هایی در این تحقیق وجود داشت و تنها شروحنی پاره پاره در مورد برخی ابیات موجود است که می‌توان به آنها استناد نمود. بنابراین تنها منبع موثق برای درک و شرح ابیات و نیز دستیابی به مقاصد هر دو شاعر، دیوان‌های آنهاست.

استعمار در شعر بهار و شوقی
یکی از مسائل مهمی که بهار و شوقی در دوران خود با آن مواجه شدند استعمار در شیوه‌های گوناگون آن بود، که هر یک به روش خویش در مقابل این رویداد واکنش نشان داده و سعی در بازگو کردن حقایق نمودند.

در سال ۱۲۸۹ شمسی، هنگامی که لشکریان روس تزاری به بهانه حفظ اتباع خویش به خراسان و نواحی شمالی ایران گسیل شده بودند، بهار قصیده‌ای تحت عنوان "ای وطن من" در خراسان سرود که در نو بهار انتشار یافت. (بهار، ۱۳۹۰: ۱۷۵/۱)

ای خطه ایران میهن، ای وطن من ای گشته به مهر تو عجب جان و تن من

تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن
هرگز نشود خالی از دل محن من
بسیار سخن گفتم در تعزیت تو
آوخ که نگریند کس را سخن من
وانگاه نیوشند سخن های مرا خلق
کاز خون من آغشته شود پیرهن من
(همان: ۱۷۶/۱-۱۷۵)

شاعر در این قصیده با مخاطب قرار دادن سرزمین خود، از بی توجهی مردم نسبت به حفاظت میهن اظهار تأسف نموده و افسوس می خورد که از این همه سخنان وطن پرستانه شاعر کسی هشیار نمی گردد، و زمانی سخنان وی را در می یابند که شاعر جان خود را در راه وطن از دست داده است.

شوقی در سال ۱۹۳۱ میلادی، قصیده ای در رثاء عمر مختار سرود که مبارزی برخاسته از کشور لیبی بود و در جریان اعتراض هایش نسبت به استعمار ایتالیا دستگیر و به اعدام محکوم گشت. (شوقی، ۲۰۰۸: ۱۳/۲)

شاعر در ابتدای قصیده پس از بازگو نمودن اعدام عمر مختار توسط اشغالگران در لیبی، سعی نموده است تا جایگاه رفیع او را نشان می دهد و به این ترتیب جاودانگی وی حتی پس از مرگ نیز به تثبیت می رسد.

رَكَزُوا رِفَاتِكَ فِي الرُّمَالِ لِيُؤَا
يَسْتَهْفِضُ الْوَادِي صَبَاحَ مَسَاءِ

(جسد تو را میان شن های صحرا همانند پرچمی استوار پرتاب کردند، و سپیده دم و شباهنگام در بیابان، فریاد زنان ملت را بر قیام علیه استعمار بیدار خواهی نمود.) (همان: ۱۳/۲)

شوقی برای اظهار ضعف و ناتوانی استعمار در برابر جاودانگی قهرمان مبارز، تلاش استعمار را برای از میان بردن بیداری مردم، بی ثمر دانسته و سپس با نفرین نمودن استعمار، از کینه جاودان نسل بعدی خبر داده است:

يَا وَيْحَهُمْ! تَصْبُوا مَنَاراً مِنْ دَمٍ
تُوجِي إِيَّي جِيلِ الْغَدِ الْبَغْضَاءِ

(لعن بر آنان باد! با ریختن خون تو، در حقیقت شعله ای برافروختند که نسلهای بعدی از آنها نفرت خواهند داشت، تا زمانی که سرزمینشان را ترک گویند.) (همان: ۱۳/۲)

وقتی مورگان شوستر امریکایی برای سر و سامان دادن به امور مالی به ایران آمد، سران دولت روسیه اقدامات او را مغایر با منافع خود دیدند و با اولتیماتومی که به ایران دادند

خواستار خروج شوستر از ایران شدند. (مهدوی، ۱۳۷۷: ۸۶-۸۵)
بهار به همین مناسبت مسمط ترجیع بندی سرود و مردم رابه مقابله با آن اولتیماتوم
تحریر نمود:

هان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست	مملکت داریوش دست خوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست	غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟
برادران رشید، این همه سستی چراست؟	ایران مال شماست ایران مال شماست

(بهار، ۱۳۸۰: ۲۷۲/۱-۲۷۱)

بهار با یادآوری ستیزه جویی برخی از غربیان با اسلام، از استعمار نواحی شمالی و جنوب
ایران توسط روس هشدار داده و سرزمین خود را همانند زمان رسالت پیامبر، در مقابل حوادثی
نگریسته که تنها وسیله رهایی بخش آن تکیه بر میهن دوستی در راستای تلاش مستمر برای
حفاظت از این مرزو بوم است:

به کین اسلام، بازخاسته بر پا صلیب	خضم شمال و جنوب داده ندای مهیب
روح تمدن به لب آیه ام من یجیب	دین محمد یتیم، کشور ایران غریب
بر این یتیم و غریب نیکی آئین ماست	ایران مال شماست، ایران مال شماست

(بهار، ۱۳۹۰: ۲۰۸/۲)

شوقی با باطل شمردن ادعای پیوسته استعمار که خود را حامی صلح و آرامش ملت‌ها
معرفی می کند، بهت و ناباوری خود را از این ادعا بیان داشته است:

مَا ضَرَّكَوْ جَعَلُوا الْعِلَاقَةَ فِي غَدٍ
بَيْنَ الشُّعُوبِ مَوَدَّةً وَ إِخَاءً؟
(شوقی، ۲۰۰۸: ۲/۱۱۳)

و در ادامه عمر مختار را هم چون شمشیری آخته، به تصویر در آورده که در صحرا و فلاتها
پر آوازه بوده و با جهاد خود در واقع روش مبارزه و ایستادگی را به پیروان این راه تعلیم داده
است:

يَا أَيُّهَا السَّيْفُ الْمَجْرَدُ بِالْفَلَا
يَكْسُو السُّيُوفَ عَلَى الزَّمَانِ مَضَاءً
(همان: ۲/۱۳)

بهار در پی واکنش به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ میان انگلیس و روسیه، و تقسیم ایران بین این

دولتها، قصیده معروفی با عنوان "پیام به وزیر خارجه انگستان" سرود و در روزنامه حبل المتین منتشر نمود. (بهار، ۱۳۹۰: ۱۷۳/۱)

در این قصیده بهار به سر ادوارد گری بیان نموده که با بستن چنین قراردادی با وجود زیرکی، کوتاه نظری خویش را نشان داد، زیرا به این ترتیب راهی برای روسیه به سوی هند گشوده است:

سوی لندن گذر، ای پاک نسیم سحری	سخن از من برگو به سر ادواردگری
کای خردمند، وزیری که نیروورده جهان	چون تو دستور خردمند و وزیر هنری
انگلیس آن ضرری را که از این پیمان برد	تو ندانستی و داند بدوی حضری

(همان: ۱۷۴/۱-۱۷۳)

و در ضمن این شماتت، به او گوشزد می نماید که از سر لجاجت و غرض ورزی با مردم ایران، کشور ایران را که سدی بر سر راه هند بود از پیش روی روسیه برداشت:

به لجاج و به غرض کردی کاری که بدو	طعنه راند عرب دشتی و ترک تتری
سد بس معتبری ایران بد بر ره هند	وه که برداشته شد سد بدان معتبری

(همان: ۱۷۴/۱)

شوقی، عمر مختار را در برگزیدن دو گزینه از جانب استعار نگریسته است، که از یک سو با تسلیم و خواری می توانست در نعمت و رفاه زندگی کند و یا از سویی دیگر جهاد را در پیش گیرد، در حالی که او هلاکت از رنج و گرسنگی در پی جهاد با عزت را به دست یافتن بر جاه و مقام ترجیح داد:

حُیرتَ فَاخْتَرْتَ الْمَبِیتَ عَلَی الطُّوی	لَم تَبینِ جاهاً، أَوْ تُلَم تَراءَ
---	-------------------------------------

(شوقی، ۲۰۰۸: ۱۴/۲)

سپس شاعر برای او دعای خیر می کند تا در سایه حفظ و الطاف پروردگار آرام گیرد، و اکنون بر صحرایی آرمیده است که در آن به مبارزه می پرداخت:

فِی ذِمَّهِ اللَّهِ الْکَرِیمِ وَ حِفْظِهِ	جَسَدٌ یَبْرَقُهُ وَ سَدِّ الصَّحراءَ
--	---------------------------------------

(همان: ۱۴/۲)

"آزادی" در شعر بهار و شوقی

آزادی همواره یکی از دغدغه‌های ادیبان و روشنفکران دوره معاصر بوده که هر کدام به شیوه‌ای در این راه تلاش‌های مستمری را پیموده‌اند. بهار و شوقی نیز آزادی را از جمله حقوق انکارناپذیر هر انسانی قلمداد نمودند و در راستای تلاش برای دستیابی به آزادی پیروان این راه را ستوده‌اند.

هنگامی که شوقی در زمان پیروزی انقلاب مصر در تبعید به سر می‌برد، در قصیده "الحریه الحمراء" یا "آزادی سرخ" آرزو نموده، ای کاش در آنجا بود و این نسل را با قصیده‌های خود می‌ستود. او با یاد خون شهدا، آن را به خون امام حسین (ع) تشبیه کرده است. (امین مقدسی، ۱۳۸۶: ۱۸۰)

شوقی در راستای وصف تأسیس "حزب نمایندگان" در مصر، پیروزی مردم را همانند برپایی جشنی می‌داند که پایه و اساس اصلی آن را حق تشکیل داده است و از سویی دیگر آن را روز خون نام نهاده که ارواحی از شهیدان راه پیروزی در سکوت فرو رفته‌اند:

فِي مَهْرَجَانِ الْحَقِّ أَوْ يَوْمِ الدَّمِّ مُهْجٌ مِّنَ الشُّهَدَاءِ لَمْ تَتَكَلَّمْ
(شوقی، ۲۰۰۸: ۴۱۹/۱)

و به این ترتیب خون شهیدان را که همانند نور و روشنایی می‌درخشد به مثابه خون حسین (ع) دانسته که در ماه محرم به شهادت رسید و پیوسته در جاودانگی به سر می‌برد:

يَبْدُو عَلَي هَاتوَرِ نَوْرٍ دَمَائِهَا كَدَمِ الْحَسَنِ عَلَي هَلَالِ مُحَرَّمٍ
(همان: ۴۱۹/۱)

شوقی آزادی را لباس زیبای مبارزه معرفی نموده که با رنگ خون زینت گرفته است. نگاه شوقی به آزادی در مفهوم سیاسی آن همچون بهار نیست. در نگرش شوقی آزادی هدف مبارزه‌ای است که شهدا آن را پیموده‌اند. و کمتر به عنوان آرزوی شاعر شمرده شده، در حالی که بهار با تعبیر "خجسته آزادی" زندگی خود را وقف آن دانسته و تا زمانی که به آن نرسد دست از مبارزه بر نخواهد داشت (امین مقدسی، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

بهار در سال ۱۲۹۷ شمسی، زمانی که همه روزنامه‌های تهران و از جمله روزنامه نوبهار توقیف شده بود، قصیده‌ای تحت عنوان "بث الشکوی" را به رسم شکایت سرود و آن را در

مجله ادبی دانشکده که خود مؤسس آن بود منتشر نمود. (بهار، ۱۳۹۰: ۲۵۹/۱)
او ابتدای قصیده را با اظهار شگفتی از توقیف نوبهار آغاز می نماید:

هزلست مگر سطور اوراقم یاوه است مگر دلیل و برهانم!
(همان: ۲۵۹/۱)

شاعر در این بیت با بیان استفهام انکاری تصریح کرده است که تنها، نوشته های بیهوده و بی معنی شایستگی به طبع رسیدن را ندارند در حالی که کلام او از برهان قاطع و استوار برخوردار بوده و از هر گونه بیهوده گویی به دور می باشد و با این وجود، مورد توقیف واقع شده است.

به این ترتیب با ادامه ابراز شگفتی خود از ممنوعیت نوشته هایش، تبیین نموده عهد او به گونه ای است که فرومایگان روزگار او در پی خدمت نمودن به طبقه حاکمیت هستند و همواره مورد تایید و احترام نظام حاکم واقع شده اند:

یا همچو گروه سفلگان هر روز از بهر دونان به کاخ دونانم؟
(همان: ۲۶۰/۱)

شوقی خون شهیدان را در روز جهاد، از روشنایی به مانند درخشش بالا آمدن روز می داند که هنگام پرتوافشانی خورشید در سرتاسر دنیا گویی بر همه نقاط با رویی گشاده لبخند می زند:

یومُ الجهاد بها كصدر نهاره مُتمایلُ الأعطاف مُبَسِّمِ الفم
(شوقی، ۲۰۰۸: ۴۱۹/۱)

و سپس شاعر در پی از دست دادن قهرمانان، در راه رسیدن به پیروزی، به تامل و اندیشیدن در زندگی فرا می خواند که پیوسته عروسی و عزا در آن ملازم یکدیگر بوده اند:

وَ إِذَا تَنظَّرْتَ إِلَى الْحَيَاةِ وَجَدْتَهَا عُرْسًا أَقْلِيمِ عَلِيٍّ جَوَانِبِ مَأْتَمٍ
(همان: ۴۱۹/۱)

بهار برای اثبات ادعای خویش، با بیانی پرسشگر بر این باور است که اگر فرومایگانی در جامعه، پیوسته تحت حمایت نظام حاکم قرار ندارند پس چگونه آزادی به دلیل وجود چنین افراد نادانی سلب شده است!

اینها همه نیست پس چرا در ری
سیلی خور هر سفیه و نادانم
(بهار، ۱۳۹۰: ۲۶۰/۱)

و سپس خود، علت این امر را اینگونه بازگو نموده که وی تمایلی به همانند گشتن با چنین افرادی را نداشته، زیرا او مردی آزاده است، و گویی این آزادگی در دیار او همچون جرم به حساب می آید که خود را پیرو جماعت عامه مردم و یا فرمانبردار هیچ حاکمیتی نمی داند:

جرمی است مرا قوی که در این ملک
مردم دگرند و من دگر سانم
نه خیل عوام را سپهدارم
نه خوان خواص را نمکدانم

شوقی برای نهضت آزادی سرخ که شهیدان بسیاری را در راه خود تقدیم نموده است، آرامشی را لازم می داند تا توسط آن زخمها و رنجها به فراموشی سپرده شوند. همان گونه که به لبخندی نیاز دارد تا بر لبان مادران فرزند از دست داده و زنان شوی از کف داده بنشیند:

لابه للحریره الحمراء من
سلوی تُرَقِّدُ جرحها کالبلسم^۲
و تَبَسُّمٌ یعلو أسیرتها کما
یعلو فَمَ الثَّکلی و ثغرا یم^۳
(شوقی، ۲۰۰۸: ۴۱۹/۱)

شاعر، این روز جهاد را چنان قهرمانانه و عظیم نگریسته است که اظهار می دارد چنانچه در تبعید به سر نمی برد و چنین روزی را از نزدیک نظاره گر بود، می توانست برای ستایش این نسل قهرمان، ابیاتی را به رشته تحریر درآورد که تاکنون مانند آن را نسروده، در حالی که دوری او از وطن، عذابی هم چون جهنم را به همراه خود آورده است:

یومُ البطولة لوشهدتُ هماره
لنظمتُ لیجیال ما لم ینظّم
لولا عوادی النفسی أو عقبائیه
والتفنی حالٌ من عذاب جهنم
(همان: ۴۱۹/۱)

بهار خود را از کینه و حسد انسان های فرومایه ایمن نیافته و دلیل آن را مبرا بودن خود از متصف شدن به افعال فرومایگان بازگو نموده که این خصیصه، وی را در معرض تبعید توسط وزیر و یا بهتان از جانب افراد نادان قرار می دهد:

از کید مخنثان، نیم ایمن
زیراک مختی نمی دانم
یک روز کند وزیر تبعیدم
یک روز زند سفیه بهتانم
(بهار، ۱۳۹۰: ۲۶۰/۱)

و دلیل این عقوبتها را یگانه بودن خود در سخنوری و هنر بیان می نماید که از دواعی برانگیختن حسد مغرضان است:

زیرا به سخن یگانه دهرم زیرا به هنر فرید دورانم
(همان: ۲۶۰/۱)

و معتقد است همچون خورشید که بر جهان هستی فروغش را می تاباند وی نیز با چیره دستی منحصر به فرد خود در نظم و نثر، روشنایی و فروغ تازه ای به ایران بخشیده و به سبب این مهارت همانند مسعود سعد^۴ مورد ظلم و ناکامی قرار گرفته است:

زیرا به خطابه و به نظم و نثر خورشید فروغ بخش ایرانم
اینست گناه من، که در هرگام ناکام چو پور سعد سلمانم
(همان: ۲۶۰/۱)

در نگاه شوقی، سرزمین او کشوری یکپارچه و متحد است و در توصیف خود چنین تبیین می نماید هنگامی که قهرمانان شهید، مصر را به همبستگی فراخواند مردم، کشور خود را به فرهنگ و تعلیم و تربیت آراسته نمودند:

دَعَتِ السَّيْلَةَ إِلَى الْعَمَارِ^۵ فغامت وَطَيْبِيَهُ بِمُتَّقِفٍ وَمَعْلَمِ
(شوقی، ۲۰۰۸م: ۴۲۰/۱)

و در پایان، نسل جدید مصر را مورد خطاب قرار داده و بیان می کند که در حقیقت آن قهرمانان شهید در روز پیکار با خون خود ردای زیبای آزادی را بر جوان امروز پوشانید:

يَوْمَ النَّضَالِ،^۶ كَيْسَتِكُمْ لَوْنِ جَاهِلِيَا حُرِّيَّةَ صَيِّغَتِ أَدِيمِكُمْ^۷ بِالْأَدَمِ
(همان: ۴۲۰/۱)

بهار در پایان قصیده از فریاد قانونمندان خود یاد کرده که درشت خفتان خود را در عرصه آزادی فرسوده است و شرایط خود را چنان سخت و فشرده می بیند که نمی تواند آزادانه بنگارد، ولی با این وجود مبارزه خویش را ادامه می دهد تا هنگامی که به آزادی دست یابد:

در عرصه گیر و دار آزادی فرسود به تن، درشت خفتانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ آزاد نهاد خامه توانم
ای آزادی، خجسته آزادی! از وصل تو روی برنگردانم

تا آنکه مرا به نزد خود خوانی یا آنکه ترا به نزد خود خوانم
(بهار، ۱۳۹۰: ۲۶۱/۱)

"جنگ" در شعر بهار و شوقی

دوران زندگی بهار و شوقی تا حدی مقارن با جنگهای خارجی و یا نزاعات داخلی بوده و هر یک با دیدگاهی متفاوت به توصیف مضمون مشترک جنگ با نظم اشعاری در این خصوص پرداخته اند.

در تابستان ۱۳۲۹ خورشیدی، استاد بهار قصیده ای با عنوان "جغد جنگ" سرود که در آن به طور کامل به توصیف جنگ پرداخته است. (همان: ۲۶۱/۱)

بهار، قصیده جغد جنگ را به تقلید از منوچهری^۸ به نظم در آورده و برای تعبیر از توصیفاتش، قصیده را به سبک وی سروده است، تا با شیوه ای منسجم مضامین مورد نظر را در پی یکدیگر بیاورد. (عظیمی، ۱۳۸۷: ۳۸۰)

او با به کارگیری اضافه تشبیهی در "جغد جنگ" جنگ را همانند جغدی شوم و نامبارک دانسته و داد و فغان می کند در آرزوی زمانی که هر اثری از آن محو و نابود گردد، و یکی از اثرات منفی جنگ را جدایی انسانها از عزیزان بیان نموده است:

فغان ز جغد جنگ و مرغوای^۹ او که تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تا ابد گسسته و شکسته پر و پای او
ز من بریده یار آشنای من کزو بریده باد آشنای او
(بهار، ۱۳۹۰: ۶۰۰/۱)

سپس شاعر از خطرات جنگ سخن گفته و معتقد است بلایی دردناک تر از جنگ وجود ندارد، زیرا کسی از این بلا در امان نخواهد بود:

چه باشد از بلای جنگ صعب تر که کس امان نیابد از بلای او
شراب او ز خون مرد رنجبر وز استخوان کارگر غذای او
(همان: ۶۰۱/۱)

شاعر، جنگ را قاتلی می انگارد که خون آدمی زحمت کش و رنج دیده شراب آن، و استخوان کارگری ساده غذای اوست.

جنگ نتیجه ای جز مرگ برای انسان ها در برنخواهد داشت و زمانی که رحیل صدای جنگ برخاست کسی از آن در امان نمی ماند، و از هیبتش در وجود همگان ترس و فغان راه یافته و خلق، قالب تهی می کند:

همی زند صلاى مرگ و نیست کس که جان برد زصدمت صلاى او
همی دهد ندای خوف و می رسد به هر دلی مهابت ندای او
(همان: ۶۰۱/۱)

شوقی، در ابیات مختلفی در دیوان خود، با توصیفاتى متفاوت، به جنگ پرداخته است. او در قصیده ای تحت عنوان "هلال احمر و صلیب سرخ" جنگ افروزان را ستمگر و طاغی خطاب نموده و آنان را سوار بر مرکب نادانی و ناینایی دانسته است، و سپس علت جنگ افروزی آنان را کشورگشایی و وسعت بخشیدن سرزمین خود معرفی می کند:

یا ایها الباغون، رکبا ب الجهاالیه و العماییه
الباعثون الحرب جبا للتوسع فی الولاییه
(شوقی، ۲۰۰۸: ۲۱۶/۱)

از دیدگاه وی، طاغیان جنگ افروزی که موجب ویرانی و نابودی زندگی انسان ها می شوند، در روز رستاخیز مورد حسابرسی قرار می گیرند. هر زخم و دردی چاره ای دارد و می توان با یاری جستن از ماتم و فراموشی، آن را التیام بخشید، ولی پایمال گشتن حق و حقیقت در دوره حکمت و دانش مرهمی نخواهد داشت و تا فرا رسیدن روز دادگری، زخمی همچنان خونین باقی خواهد ماند:

کُلُّ الْجِرَاحِ لَهَا التَّيْبُ مُمِّنْ عَزَاءٍ أَوْ نِيسِيَانِهِ
إِلَّا جِرَاحَ الْحَقِّ فِي عَصْرِ الْحِصَافَةِ وَالذَّرَائِبِ
سَتَظَلُّ دَامِيَّةً إِلَى يَوْمِ الْخِصُومَةِ وَالشِّكَايَةِ
(همان: ۲۱۶/۱)

شاعر با وصف این تعبیر، از پایمال شدن حق و پرداختن به جنگ در دوره تمدن و علم و دانش اظهار شگفتی نموده است. زیرا جنگ و خونریزی را متعلق به دورانی می داند که ملتها از دانش و آگاهی کمتری برخوردار بودند.

بهار، جنگ را به عنکبوتی تشبیه می‌کند که تارهای آن به هر سو رخنه نموده، و یا همانند مورچگانی است که آدمی را از آن گریزی نخواهد بود:

همی تند چو دیو پای^{۱۰} در جهان به هر طرف کشیده تارهای او
چو خیل مور، گرد پاره شکر فتد به جان آدم عنای او
(بهار، ۱۳۹۰: ۶۰۱/۱)

جنگ چون ازدهایی مخوف، دارای بیشتر و یا آسمان پیمایی مانند عقاب است که سبب ویرانی شهر و روستا می‌شود:

هم خزد چو ازدها و در چکد به هر دلی شرننگ جانگرای او
چو پر بگسترد عقاب آهنین شکار اوست شهر و روستای او
(همان: ۶۰۱/۱)

از نظر بداعت تصاویر یا ژرفای تخیل و ساختار شعری به نظر می‌رسد تصاویری که شاعر در "جغد جنگ" از عناصر یک جنگ صنعتی مدرن، همراه با تشبیهات و استعارات سبک قدیم ارائه می‌دهد کلیشه‌ای و مصنوعی باشد. پراکندگی تشبیهات موجب گردیده که جغد جنگ گاهی تبدیل به عنکبوت و گاهی مورچه و یا سرانجام غول جنگ شود. (سپانلو، ۱۳۸۲: ۱۵۵)

شوقی در قصیده "انعکاس جنگ" دیدگاهی متفاوت نسبت به جنگ را اظهار کرده است که می‌توان گفت به دلیل مناسبتی که ابیات این قصیده را به نظم در آورده توصیفی دیگر از جنگ ارائه نمود.

او در جنگ میان عثمانیها و یونانیان، سلطان عبدالحمید را مدح می‌کند:
با شمشیر تو حق در جایگاه رفیع خود قرار گرفته و بر هر چیزی غالب می‌شود، و هر گاه با شمشیرت به جنگ پردازای در واقع دین خدا را با یاریت پیروز می‌گردانی:

بَسِيفِكَ يَعْـلُو الحَقُّ، والحَقُّ أَغْلَبُ وَ يَنْصَرُّ دِينُ اللَّهِ أَيَّـانَ تَضْرِبُ
(شوقی، ۲۰۰۸: ۳۵/۱)

به این ترتیب، شاعر به چنین جنگی (چون از سوی ممدوحش است) مشروعیت بخشیده زیرا شمشیر او تعیین کننده سرنوشت جامعه و یاور دین خداست.

و این شمشیر، معجزه سرزمینت برای مردم است. زیرا فرمان و حکم متعلق به سلطانی می‌باشد که در معرکه بر طاغیان فائق می‌آید، بنابراین با آن شمشیر، سرکشان را مغلوب خویش کن:

وَمَا السِّيفُ إِلَّا آيَةُ الْمَلِكِ فِي الْوَرَى وَلَا أَيْمُرُ إِلَّا لِلَّذِي يَتَعَلَّبُ
فَأَدَّبَ بِهِ الْقَوْمَ الطُّغَاةَ فَإِنَّهُ لَنَعْمَ الْمُرَبِّيَ لِلطُّغَاةِ الْمُؤَدَّبِ
(همان: ۳۵/۱)

بهار پس از تشبیهات متفاوت در مورد جنگ، به نقش استعمار پرداخته و معتقد است جنگ افروزان هدفی جز رنج و ناراحتی ملت‌های دیگر در جهت رسیدن به مقاصد خویش ندارند، و با اضافه تشبیهی، غول جنگ را عامل درد و رنج دانسته و نابودی جنگ بارگان را راه‌هایی از این رنج معرفی می‌کند:

جهانخواران گنجه‌بر به جنگ بر مسالطند و رنج و ابستلای او
بقای غول جنگ هست درد ما فنای جنگبارگان دوی او
(بهار، ۱۳۹۰: ۶۰۱/۱)

در دیدگاه وی، سرشت جنگبارگی از غول جنگ و جنگ افروزان بدتر است، چرا که دوام و بقای سرشت جنگ افروزی، منجر به انفجار سلاح اتمی در ژاپن گشت:

ز غول جنگ و جنگبارگی پتر سرشت جنگبار و بقای او
به ژاپن اندرون یکی دو بمب از آن فتاد و گشت باژگون بنای او
(همان: ۶۰۲/۱)

و در خاتمه، بهار در آرزوی آمدن دوران صلح و امنیت و شکفته شدن باغ و گلها بسر می‌برد و در نهایت، نابودی جنگ را در جهت بقای خلق، از پروردگار خواستار می‌شود:

کجاست روزگار صلح و ایمنی شکفته مرز و باغ دلگشای او
فنای جنگ خواهی از خدا که شد بقای خلق بسته در فنای او
(همان: ۶۰۳/۱)

شوقی پس از لازم دانستن جنگ افروزی برای ممدوح خویش، در راستای تشجیع او، شمشیر سلطان را از بیان سقراط با نفوذ تر و سلطان را از وی فرهیخته تر خطاب می‌کند:

حُسامک من سقراط فی الخطب أخطبُ و عودک من عود المنابرِ أصلب
(شوقی، ۲۰۰۸: ۳۶/۱)

بر آن دستی که با شمشیر در معرکه ضربه می زد و نیز بر شمشیری که در دستان سلطان بوده است، بوسه خواهم نواخت:

فقبلت کفاکان بالسيف ضاربا و قبلت سیفاکان بالکف يضرب
(همان: ۴۱/۱)

نتیجه گیری

با در نظر گرفتن دیدگاه های هر دو شاعر، می توان گفت توصیفات بهار نسبت به شوقی از صراحت و جسارت بیشتری برخوردار است، و نیز به لحاظ ترکیبات و تشبیهات بر شوقی فائق می آید.

هر دو از عواطف مشترکی برخوردارند، با این تفاوت که بهار نسبت به شوقی نگرانی خود را در مورد سرنوشت مردم در جهت اصلاح ضعف ها و از میان بردن ظلم بهتر عنوان کرده است. از سویی دیگر قوه خیال شوقی بر بهار غالب بوده و سعی در محسوس بودن بهتر توصیفاتش نموده است.

ساخت فکری هر دو شاعر مبتنی بر تشجیع مردم در احراز هویت ملی در راستای سیادت وطن با تکیه بر اصالت ها می باشد و تعبیر به کار رفته در اشعار هر دو شاعر حاکی از اشراف بر نیازها و مقتضیات آن دوره است. بنابراین بهار و شوقی براساس هدفی مشترک در پی رفع ضعف ها و ناتوانی ها تعبیر و توصیفات متنوعی را به کار برده اند.

پی نوشتها

- ۱- مهج: ج مهجه، روح- قلب.
- ۲- بلسم: عصاره گیاهی است که برای تسکین استعمال می شود.
- ۳- ایم: زنی که همسرش را از دست داده باشد.
- ۴- مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ پارسی گوی در عهد غزنوی است که به سبب سعایت حاسدان مورد حبس قرار گرفت. (صوفی، ۱۳۸۱ش: ۶۸-۶۷)
- ۵- غمار: همبستگی.

- ۶- نضال: پیکار.
۷- ادیم: ظاهر- پوست.
۸- ابوالنجم منوچهری دامغانی، از شعرای طراز اول ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری است. (حاکمی، ۱۳۷۷: ۶۵)
۹- مرغوا: به ضم میم و غین، فال بد و شوم، به معنای نفرین هم آمده است.
۱۰- دیویای: عنکبوت.

منابع

- ۱- امین مقدسی، ابوالحسن. (۱۳۸۶). *ادبیات تطبیقی با تکیه بر مقارنه ملک الشعراء "محمد تقی بهار" و امیر الشعراء "احمد شوقی"*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲- بهار، چهزاد. (۱۳۸۰). *دیوان اشعار*. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.
۳- بهار، محمد تقی. (۱۳۹۰). *دیوان اشعار ملک الشعراء بهار*. چاپ سوم. تهران: انتشارات نگاه.
۴- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۷۷). *برگزیده اشعار رودکی و منوچهری*. چاپ ششم. تهران: انتشارات سخن.
۵- حسین، طه. (بی تا). *حافظ و شوقی*. الطبعة الاولى. قاهره: دارالمعارف.
۶- خفاجی، محمد عبد المنعم. (۱۹۹۲). *قصه الأدب فی مصر*. بیروت: دار الجیل.
۷- خورشیا، صادق. (۱۳۹۰). «الکلاسیکیة الجديدة ومضامینها التجدیة المشتركة مع العناية الخاصة بشوقی وبهار». *إضاءات نقدیة*. السنة الأولى. العدد الأول. صص ۹-۲۹.
۸- دیاب، عبدالحی. (بی تا). *التراث التقدی قبل مدرسة الجیل جدید*. بی جا: بی نا.
۹- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۲). *بهار محمد تقی ملک الشعراء*. چاپ دوم. تهران: انتشارات طرح نو.
۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۹). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: انتشارات توس.
۱۱- شوقی، احمد. (۲۰۰۸). *الشوقیات*. به تصحیح صلاح الدین الهواری. الطبعة الأولى. بیروت: دارالبحار.

- ۱۲- صوفی، لیلا. (۱۳۸۱). *زندگی نامه شاعران ایرانی*. چاپ هشتم. تهران: انتشارات جاجرمی.
- ۱۳- عظیمی، میلاد. (۱۳۸۷). *من زبان وطن خویشم*. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۴- قیم، عبدالنبی. (۱۳۸۶). *فرهنگ معاصر عربی فارسی*. چاپ ششم. تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۵- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. (۱۳۷۷). *صحنه‌هایی از تاریخ معاصر*. تهران: انتشارات علمی.
- ۱۶- هیکل، احمد. (بی تا). *تطور الادب الحدیث فی مصر*. الطبعة الثالثة. مصر: دارالمعارف.
- ۱۷- یعقوب، آژند. (۱۳۶۳). *ادبیات نوین ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۱). *یادگار بهار در بهار و ادب فارسی*. به کوشش محمد گلبن. ج ۱. تهران: بی نا.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی